

تاریخ چپ، به روایت حمید تقوایی

شباهنگ راد

بهمن ماه هر سال، مجالست تا اپوزیسیون ایران، بار دیگر پیرامون قیام توده‌ای 21 و 22 بهمن، استنجات تئوریک - سیاسی و همچنین ارزیابی و جایگاه چپ آن‌زمان را از منظر خود بازگو نماید. قبل از هر چیز توضیح این موضوع بنابه‌جا نیست که من‌حیث‌المجموع نیروهای چپ بر این نظراند، که اعتراضات و خواسته‌های توده‌های ستم‌دیده علیه رژیم شاهنشاهی و قیام توده‌ای بهمن، حرکتی به‌حق و امّا، شکست خورده و باز مانده از خواسته‌های‌اش بوده است؛ اکثریت قریب به اتفاق‌شان بر این نظراند که افکار و عمل‌کرد چپ آن‌دوران، بر سر جنبش‌های اعتراضی سال‌های 56 و 57، کم‌رنگ و یا بی‌رنگ بوده است و به‌همین دلیل، از ثمره‌ی مثبت و از باردهی خود، باز مانده است؛ و ... با این اوصاف و پرسش این است که علی‌رغم تمامی ناکامی‌های قیام 21 و 22 بهمن، آیا می‌توان و یا صحیح‌ست، عمل‌کرد انقلابیون و کمونیست‌های اواخر و اوائل دهه‌ی 40 و 50 را بنادیده گرفت و بر نقش چپ آن‌زمان، سرپوش گذاشت؟

پوشیده نیست که جنبش توده‌ها به انحراف کشانده شده و نظامی دیگر و - آن‌هم - با همان تعیینات، بر سر جامعه تسلط یافت، و وقت به‌وقت، بر دامنه‌ی تعرضات اقتصادی، سیاسی و نظامی خود افزود هزاران گشته، میلیون‌ها آواره، و همچنین میلیون‌ها انسان را به کام فقر و بدبختی کشاند. کتمان در آن نیست که چپ آن‌زمان - و بنابه دلائل متفاوت -، نه‌توانسته است از فرصت‌های به‌وجود آمده، استفاده‌ی لازمه را به‌نماید و جنبش‌های اعتراضی را به مسیر اصلی‌اش سوق دهد، امّا و در مقابل، به‌جا هم نیست تا از اثر چپ آن‌زمان، در به‌غلیان در آوردن و در اثرگذاری اعتراضات مردمی سخنی به‌میان نی‌آورد و بر میزان و بر اهمیت فعالیت‌های آن کاست. حمل چنین تفکری، هم‌ردیفی با روحیه‌ی حقیقت‌جوئی و به‌معنای امانت‌داری کمونیستی نیست و در یک کلام، دُور شدن از بازگوئی حقایق و تحریف تاریخ جنبش کمونیستی‌ست.

به بیانی دیگر، لازم به تأکیدست که فضای جامعه در دُوران حاکمیت شاهنشاهی، فضای رعب و وحشت و فضای بگیر و به‌بندها، و فضای قدر قدرتی رژیم سرکوب‌گر پهلوی بوده است. حکایت "دیوار موش دارد و موش گوش دارد" بر محوطه‌ی بی‌قوله‌های محروم‌ترین اقشار جامعه، سنگینی می‌کرد و کسی در میدان مبارزه‌ی رو در رو، با جانیان بشریت و قداره‌بندان نه‌بود. نیروهای به اصطلاح مدافع منافع مردمی و فرصت‌طلبان، یکی پس از دیگری، پاپس کشیدند و توده، بدون پشت‌گرمی و بدون حمایت عملی، مورد سرکوب، استتمار و اجحاف حاکمان و سرمایه‌داران قرار می‌گرفت. فقر و نداری به در خانه‌ی کارگران و زحمت‌کشانش لانه کرده بود و کسی پاسخ‌گوی درد و رنج سازنده‌گان اصلی جامعه نه‌بوده است. بر بستر چنین اوضاع بغرنج و تأسف‌باری بود که تعدادی از کمونیست‌های صدیق و با علم به مبارزه‌ی رهائی‌بخش و کمونیستی، و آن‌هم با مرزبندی سیاسی، تئوریک و عملی، پا به‌میدان نبرد و مبارزه با ارگان‌های سرکوب‌گر و حافظان نظام امپریالیستی گذاشتند و با عمل انقلابی خود، نقبی بر قدرت تاریخی توده‌ها زدند. در چنین دُورانی بود که جنبش کمونیستی وارد جدلی تازه، با جانیان بشریت شد و توانست تا توجه‌ی بخش عظیمی از نیروهای روشن‌فکر جامعه را به سمت خود جلب نماید. قیام به سر انجام نه رسید، امّا و به‌موازات آن هم نمی‌توان، بر این نکته خط بطلان کشید که بدون پراتیک کمونیست‌ها، برخاستن‌های توده‌ای و همچنین شکستن فضای خفقا حاکم بر جامعه ممکن‌پذیر می‌بود؛ به‌عبارتی دقیق‌تر و صریح‌تر و - بر خلاف نظر حمید تقوایی -، قیام 21 و 22 بهمن و جامعه، آلوده و بر گرفته از سیاست و از پراتیک کمونیست‌های اواخر و اوائل دهه‌ی 40 و 50 بود؛ سیاست و پراتیکی که دهه‌هاست جامعه و توده‌های ستم‌دیده، در غبطه‌ی آنند.

باور دیگر بر آن است که هجوم و کاروان سازمان‌یافته‌ی اپورتونیست‌ها به سازمان، بنوبه‌ی خود باعث گردیده است تا مسیر سیاست و تاکتیک‌های دگرگونه‌ساز به کج‌راه رود، و انقلاب، از مسیر اصلی خود باز به‌ماند. تسلط کامل اپورتونیست‌ها بر تمامی ارکان سازمان پُر افتخار چریک‌های فدائی خلق، راه پیش‌رفت و راه اجرایی برنامه‌ی رهائی توده‌ها، از زیر یوغ مناسبات امپریالیستی را سد نمود و موجب شد، تا سرمایه، این‌بار و آن‌هم با شکل و شمایل دیگری، بر قدرت تکیه زند. سرمایه به‌همراهی بعضاً مدعیان منافع‌ی کارگری - توده‌ای، قیام را به کج‌راه بُردند و طبقه‌ی سرمایه‌داری را محفوظ نگه داشتند، تا انقلاب را در نیمه‌ی راه، خفه نمایند. قیام، به دلیل فقدان رهبری سالم کمونیستی به انحراف کشانده شد، اما و در عوض، حامل دست‌آوردهای گرانبهای مبارزاتی بود؛ دست‌آوردهایی که نشان از محتوایی رفتار و اعمال کمونیست‌های دُوران پایانی حاکمیت رژیم شاهنشاهی داشت. انکارِ چنین حقیقتی، - و آن‌هم با هر دلیل و برهانی -، علاج‌بخش معضلات رو در رو جنبش کمونیستی و به تبعی آن، چیزی جز تحریف حقایق مبارزاتی، چیزی جز تخریب آرمان رهائی‌بخش از زیر سلطه‌ی شوم و سرکوب‌گر امپریالیستی نیست. مازاد بر همه‌ی این‌ها ضمامت، تضمین، و پیش‌روی هر انقلابی، در درجه‌ی نخست، در بیان آشکار و در بی‌پروایی کمونیستی و در ثانی در عکس‌العمل‌های مناسب و بی‌وقفه‌ی عملی مدافعین توده‌های ستم‌دیده در برابر رژیم سرپا مسلح است. به هر حال در دو حوزه می‌توان به اهمیت و به جایگاه چپ آن‌زمان پی بُرد. یا با نگاه همه‌جانبه و بدون چشم‌داشت‌های سازمانی - حزبی توأم با نقد کمونیستی، و یا رُ و بدون ارائه‌ی ارزیابی از موقعیت و فعالیت اثربخش چپ آن‌زمان. عدم تفکیک این دو موضوع روشن، نه تنها گره‌ها و راه‌ها را بازتر و هموارتر نه‌نموده، بلکه تنگ‌تر و پُر سنگلاخ‌تر هم خواهد نمود.

قصد بر آن نیست تا در این نوشته، برخُورد با ناباوران رفتاری و عملی - و در حقیقت افکار میراث‌خواران سازمان پُر افتخار چریک‌های فدائی خلق - را به نقد کشاند و صد البته، می‌توان آنرا به وقت و یا به‌زمان دیگری موکول نمود. بل هدفِ فعلی آن است تا یک‌بار دیگر، تفکرات و یا به‌عبارتی، افکار مخربان تاریخ جنبش کمونیستی دهه‌ی 50 را به چالش کشاند و نشان داد، که دلیل و سر انجام چنین نگاهی، متأثر از کدامین منفعت طبقاتی‌ست و هم‌چنین روشن ساخت، که به چه دلیل بعضاً افراد و جریانان، در تلاش‌اند تا تاریخ چپ را، بنابه میل و بنابه تمایلات سیاسی - حزبی، خود تعریف نمایند؟ در بستر چنین وضعیتی هم‌چنین سنوَال این است که آیا می‌توان مدعی چپ مدرن بود و از چپ تأثیرگذار و از افکار چپ "سنتی" آن‌زمان، بر سر جنبش‌های اعتراضی، سخنی به‌میان نی‌آورد و در عوض، تلاش ورزید تا کالای بی‌مایه و مشکل‌ساز خود را، - و آن‌هم با جا به‌جائی تاریخ مصرف آن -، به خُورد جامعه داد؟ آیا به صلاح جنبش کمونیستی - اعتراضی‌ست که از پراتیک مبارزاتی و از حضور در درون جامعه باز ماند و ادعای هدایتِ جامعه، و هم‌چنین ادعای جابه‌جایی حکومتِ سراسر ظلم و تباہی را داشت؟

به‌هر جهت میدان و دامنه‌ی چنین افکاری در میان نیروهای مدعی اعتراضات کارگری - توده‌ای، بسیار گل و گشاد است و متأسفانه و هر روز، دارد میدان گسترده‌تری را برای خود دست و پا می‌کند. یکی از این عناصر حمید تقوایی و حزب متعلق به وی می‌باشد. از آنجا که دهه‌هاست حمید تقوایی به‌مانند ده‌ها عنصر، سازمان و حزب، در رکاب، و در جایگاه عنصر، سازمان و حزب واقع‌بین قرار نه‌دارد، بنابر این، منفعت فردی - حزبی‌اش هم، اجازه‌ی درکِ صحیح از حرکت و تأثیراتِ چپ آن‌زمان را از وی سلب نموده و بی دلیل هم نیست، که هم‌واره و هم‌واره، به سیاست مبالغه‌گوئی و اغراق روی آورده است. دریغ که حمید تقوایی بیش از اندازه، به حزب و به افکارش باورمند است، و دریغ که بیش از اندازه دارد برای حزب‌اش در درون جنبش‌های اعتراضی و چپ خارج از کشوری ارزش و جایگاه قائل می‌شود و کاری به این هم نه‌دارد که کمونیست و حزب، با حضور و در ارتباط با جنبش‌های کارگری - توده‌ای معنا می‌یابد و بدون حضور، و بدون ارتباط تنگاتنگ با جنبش‌های اعتراضی، آن حزب و یا آن سازمان، به‌عنوان حزب و سازمان مُرده به حساب - آمده و - می‌آید.

علاوه بر این‌ها سال‌های طولانی‌ست که حمید تقوایی دارد تفکر چپ "سنتی" را به نقد می‌کشد، بدون این‌که تلاش ورزد جایگاهِ تفکر "مدرن" حزبی‌اش را در درون جامعه و در مبارزه با قداره‌بندان و سرکوب‌گران رژیم جمهوری اسلامی نشان دهد، بدون این‌که تلاش ورزد کم‌ترین دست‌آوردهای "حزبی"اش را در زندگی روزمره‌ی عملی

کارگران و زحمت‌کشان ترسیم نماید؛ سال‌هاست که وی دارد از فضای تنگ سیاسی جامعه حرف می‌زند و پراتیک کمونیست‌های دهه‌ی چهل را به سُخره می‌گیرد، بدون این‌که حربه‌اش به‌خواهد در معادلات و در تغییر فضای سیاسی - امنیتی جامعه، کم‌ترین نقشی را ایفاء نماید؛ سال‌هاست که دارد افکار بسته‌بندی شده و بی‌تأثیر حربه‌اش را، به‌عنوان کالای مرغوب به خُورد دیگران می‌دهد، بدون این‌که، پائین‌ترین دست‌آوردی از خود و آن‌هم در درون جنبش کمونیستی بر جای گذاشته باشد. دلیل آن روشن است و وی در پی کشف حقیقت و در پی نقش‌آفرینی نیست و نقد کمونیستی ندارد و سیاست، رد و انکار را در پیش گرفته است که صد البته، چنین نگرشی صرفاً و صرفاً، به حمید تقوایی خلاصه نمی‌گردد و به‌یکی از سیاست‌ها و تاکتیک‌های چپ "سازمانی - حزبی" خارج از کشوری، تبدیل گردیده است؛ چپی که سیاست و منش‌اش در خدمت به وارونه‌گی وقایعی تاریخی و در خدمت به تخریب رفتار و اعمال چپ انقلابی دهه‌های دُور است. به‌طور قطع می‌توان مشاهده نمود که نشانه‌ها و موضع‌گیری‌های چپ خارج از کشوری، کمتر با ترمهای واقعی هم‌طراز، و در عوض، اغراق و مبالغه‌گویی و تحریف، دست بالا را دارد، و گویا قرار هم بر آن نیست تا اندیشه‌ها و رفتارها، در خدمت به روشن‌گری افکار عمومی به‌کار گرفته شود. شوربختانه چنین نگاه و اعمالی، در میان چپ خارج از کشوری نهادینه شده است و تصویری، در فرار از آن‌ها نیست؛ نگاه و تصویری که طبعاً حمید تقوایی یکی از پرچمداران آن می‌باشد.

وی در مورد نقش کمونیست‌ها و اسلام‌یون در انقلاب 57 می‌گوید: "جنبش ملی - اسلامی یک جنبش گسترده در اپوزیسیون حکومت شاه بود. خمینی و طرفدارانش شاخه راست این جنبش و مجاهدین شاخه چپ آن را تشکیل میدادند. نیروهائی نظیر نهضت آزادی نیز خط میانه این جنبش را نمایندگی میکردند. اساس این جنبش عبارت بود از غربستیزی از یک زاویه ارتجاعی - یعنی ضدیت با تمدن امروزی و فرهنگ پیشرویی که غرب نمایندگی میکرد - و اعتراض به غیر اسلامی و ضد اسلامی بودن برخی قوانین و سیاستهای حکومت شاه نیروهای چپ سنتی در دوره شاه نیز نقد و تقابلی با این جنبش نداشتند. با شاخه چپ آن نزدیک بودند و خود را متعلق به یک جبهه مشترک - جبهه خلق - میدانستند و در برابر شاخه راست آن سکوت میکردند." و در ادامه می‌گوید که "چپ به معنی اجتماعی کلمه نقش مهمی در انقلاب 57 ایفاء کرد. ... انقلاب 57 بطور واقعی انقلابی چپ بود و مضمون و خواست و نیروی محرکه آن بر خلاف نامی که خود جمهوری اسلامی و کل دولتها و نیروهای راست به آن الصاق کرده‌اند ربطی به اسلام و اسلامیت نداشت."

عجیباً و بنا به باور حمید تقوایی، می‌توان و می‌بایست "انقلاب" 57، را "انقلاب چپ" نامید؛ اگر چه "انقلاب چپ"ی که پاسخی در خور شایسته و مناسب به مناسبات حاکم بر جامعه نه‌داد؛ اگر چه "انقلاب چپ"ی که مرزبندی روشن، صریح و قاطع با غرب، و یا با اسلام و اسلامیت نداشت!! بنابراین سؤال این است که چگونه می‌توان چنین انقلابی را "انقلاب چپ" نامید!! خارج از همه‌ی این‌ها و براستی حمید تقوایی دارد از کدام انقلاب سخن به‌میان می‌آورد و از کدام چپ می‌گوید؟ از جنبش و از شاخه‌ی چپ آن، یعنی سازمان مجاهدین!!؟ به دلیل حکمیت و افکار شاخه‌ی چپ سازمان مجاهدین بر سر جنبش توده‌ای و قیام 21 و 22 بهمن بود که می‌توان و یا می‌بایست "انقلاب" 57 را، به پای "انقلاب چپ"ی نوشت!!

آری، محتوای انقلاب، مفاهیم و معانی واژه‌ها از جانب بعضاً عناصر و نیروهای خارج از کشوری، دگرگونه توضیح داده می‌شود و دارند هر گونه اعتراض هم‌گانی و بی‌ثمر و آن‌هم بدون برنامه و هدایت کمونیستی را به پای انقلاب می‌نویسند. در حالی‌که انقلاب، مترادف با دگرگونی بنیادی نظام و مناسبات حاکم بر جامعه تعریف گردیده و بدون عبور از چنین مراحل، فاقد ارزش‌گذاری و بر چسب‌زنی انقلاب و آن‌هم از نوع "انقلاب چپی"ست. تقسیم‌بندی‌های طبقاتی و ادراک از شعارها و مخالفت‌ها دارد بناصیح طرح می‌شود و دارند بر اغتشاش طبقاتی و ناروشنی‌های مبارزاتی می‌افزایند. متأسفانه، در هم‌گویی‌های افرادی هم‌چون حمید تقوایی هم یکی دو تا نیست و هم‌چنین قسمت‌بندی‌های کمونیستی - طبقاتی‌اش از اعتراضات توده‌ای سال‌های 56 و 57 و هم‌چنین درک وی از مضامین و معانی انقلاب توده‌ای، وارونه است. دارد طبقات و موضع‌گیری‌های عملی -

طبقاتی را جابه‌جا می‌نماید و آگاهانه دارد مخالفت چپ "سنتی" را صرفاً و صرفاً، در سکوت و یا در اعتراض به قوانین و "تمدن امروزی و فرهنگ پیشروئی سرمایه" و یا در تقابل با "قوانین غیر اسلامی و ضد اسلامی" - جنبش ملی - اسلامی - حکومت شاه، توضیح می‌دهد!!

لازم و یا نیازی به چیدمان سیاست‌ها، تاکتیک‌ها و صف‌بندی‌های طبقاتی کمونیست‌های دهه‌ی 40 نیست و آثار و نوشته‌ها و مهم‌تر از همه‌ی این‌ها، پراتیک چریک‌های فدائی خلق، بنابه‌ی خود گویای هر گونه ادعائی‌ست. واقعیت این است که سر زندگی و نشاطی آن تحرکات، از ذهن جامعه و مردم خارج نه شده است، و مفتخری چپ کنونی هم، به پراتیک کوتاه مبارزاتی کمونیست‌های آن‌زمان است. بر خلاف نظر حمید تقوایی مرزبندی و خط فاصل چپ دهه‌ی 40 با نیروهای راست و به اصطلاح چپ مجاهدینی، در تقابل با فرهنگ غرب ستیزی و یا در مخالفت با فرهنگ "پیشروئی" سرمایه نه‌بوده است و بلکه، در اتخاذ و در انتخاب دو سیاست و دو پراتیک طبقاتی متضاد از هم بوده است که در یک‌طرف آن، کمونیست‌ها و نیروهای انقلاب به صف شده بودند و در طرف دیگر آن، سرمایه‌داران و دیگر دار و دسته‌های‌شان قرار گرفته بودند. افکار چپ آن‌زمان در ناباوری به فرهنگ سرمایه "و در ضدیت با تمدن امروزی و فرهنگ پیشروئی غرب" نه‌بوده است بلکه و عمیقاً بر این نظر بود که فرهنگ سرمایه، فرهنگ مبتذل، فرهنگ ضدیت با انسانیت، و فرهنگ هر گونه نابرابری‌ها و فرهنگ مخالفت با رشد افکار اجتماعی‌ست. چرا که خشت آن فرهنگ - و بر خلاف نظر حمید تقوایی -، با توهین، اجحاف و استعمار و با تحقیر فرهنگ خلق‌ها و با رو در رو قرار دادن طبقات محروم ریخته شده است و بنابر این، کم‌ترین قرابتی، با فرهنگ دلبه‌خواهی میلیون‌ها انسان زحمت‌کش و کمونیست‌ها نه‌داشته - و نه‌دارد - و باید آنرا و آن‌هم در یک انقلاب حقیقی توده‌ای، پس زد. نه شاه مدافعی رشد جامعه و تمدن بود، و نه "انقلاب" 57، انقلاب چپی بود و نه مخالفت چپ آن‌زمان، "غرب‌ستیزی" به مفهوم حمید تقوایی بود. چپ آن‌زمان، چپ عمل‌گرا و چپ سر زنده، و چپ مسئولیت‌پذیر بود و آغشته به ندانم‌کاری‌ها و مروج اغتشاش طبقاتی، و هم‌چنین چپ و سازمان و حزب خودمحوربین و مبالغه‌گو نه‌بود. نگاه‌اش بر خلاف نگاه احزاب و سازمان‌های موجود، نگاه تغییر و نگاه نقش‌آفرینی عملی کمونیستی در درون جامعه بود. این دو تفاوت عظیم، قابل کتمان نیست و بنابراین نمی‌توان فعالیت‌های کمونیست‌های دهه‌ی 40 را آگاهانه انکار نمود، و بر بی‌هویتی و بر ندانم‌کاری‌ها و بر تسلیم‌طلبی‌های خود سر پوش گذاشت.

لینک مطلب

[/https://rowzane.com/interview/article=24220/print](https://rowzane.com/interview/article=24220/print)

بر گرفته از پیام سیاهکل شماره 26

فوریه 2015

اسفند 1393